



برای تشخیص و جان بخشی دوربین قصه گوی خود نیز نمیکنند.

مجموعه «دل» درست است که از بازیگران نامدار و حائز سابقه‌ای استفاده کرده است اما بستر بهره از آنان در اثر هیچ است. برای مثال کاراکتر «ناهد» با بازی مدموم افسانه بازیگانی که به قدری با لوازم آرایشی گریم شده است که دیگر نه میتواند خودش باشد و نه شخصیت مادی که در داستان متوجه توطئه‌های ناخوشدنی آو می‌شود. به طوری که نمیتوان حتی متوجه شد با میمیک گم شده در گریمش آیا توانایی خندیدن و یا گریستن دارد یا خیر؟! و یا مثلاً همسرش - «خسر و خان» - با بازی سعید راد چگونه میتواند شمایل پدری ثروتمند را قوام دهد که در مهم‌ترین روز زندگی دخترش (شب عروسی) با مفقود شدن چند روزه‌اش او را نه بابت اتفاقات مورد بازخواست قرار دهد و نه بابت آگاهی از ماجرا و عاملان هتاکه به او اینگونه آرام رفتار کند و به او حق خودداری از بیان حقیقت دهد. در هیچ کجای جهان شما تیک پدر اینگونه پوسیده و متزلزل به تصویر کشیده نشده است که کنون دوربین منوچهر هادی به صورت کارت پستالی سعی دارد مصائب و مشکلات فراگیر خانواده‌ها را نشان دهد.

در «دل» هیچ کدام از شخصیت‌ها نه از منیت لازم برای التزام بخشی به ادامه قصه برخوردارند و نه هویت لازم را به مثابه کنش‌هایشان برای مخاطب ملموس میکنند؛ علناً میتوان برای تک‌تک کاراکترها هر اکت وری اکتی را متصور بود و آنان را به هر کنشی وادار ساخت؛ چرا که هیچکدام از شخصیت‌ها به قدری در پرداختِ ضمنی و پوسته‌ای خود قوام شخصیتی و حائز پرنسیب ندارند که نشود آنان را به عملی خلاف میلشان واداشت.

در این میان کارگردان هم بدش نمی‌آید عنوان این میزان ارزش‌زدایی در بطن کانسپت اثرش را - که ان شاءالله ندانسته



ذات مجموعه «دل»
- نه عشق - بلکه هوس است، مساله و دغدغه دیگری نیز نمیتواند داشته باشد و در یک منجلاب انسانی‌هایی بی‌درد و رنج، شکم سیر و کاپیتالیست صرفاً بوالهوس‌ی را توجیه میکند و روایتش فرسنگ‌ها از عشق دور است. اساساً عشق آرامش، دوستی، متانت، فروتنی و حجبی را به همراه می‌آورد که توامان با لذتی از تکامل در معشوق، عاشق را مطیع معشوق ساخته

با فیلمنامه، خود را برای تکامل به داستان کارگردان میسپارد و منوچهر هادی خود را با نگارش «یکی میخواد باهات حرف بزنه»، «زندگی جای دیگری است» و «قرنطینه» چنین اثبات کرده است که توانایی نگارش آثار قابل تاملی را نیز دارد و این در حقیقت متن‌ها هستند که هنرمندی چون او را زمین زده‌اند و از لحاظ - حداقل قصه‌گویی - بال‌های پرواز او را بریده‌اند؛ با این حال به عنوان رهبر این مجموعه، منوچهر هادی است که باید پاسخگوی کلیت و شالوده اثر شود.

«دل» جدیدترین اثر منتشر شده از منوچهر هادی جدا از سستی در روایت و حائز موضع بودنش؛ کاملاً عنان هستی و وجود خود را از دست داده است. اثر روح خود را بر هیچ فروخته است و بی‌هیچ دغدغه‌ای عامدانه آهنگ جلو رفتن دارد. فیلمنامه فقیر نیز به قدری در تسلسل عناصر رویدادها به تناسب شخصیت‌ها و موقعیت‌ها قوام نیافته است که گویای مرگ استقلال اثر به واسطه زبان و بیان خودش است. زبان تکلم اثر نه بلیغ است و نه ساده؛ قاصر است و در جباریت محض، محصور واقع شده و سرمایه‌های کلان سایه انداخته بر وجدان و قلب متن چیزی جز به قصد زبان و تیرگی روح - سوای اینکه توانایی نشان دادن نیز ندارد - اظهار نمی‌دارند. آن هم با بازیگرانی (منهای یکی، دو نفر) که یکی پس از دیگری در چرخه مفلوک نقش‌های تکراری خود، با تشدید اکت‌ها در موقعیت‌هایی لم یزرع دائم‌دارا قاب‌های عریض و طویل اثر - که گویی بیشتر سعی شده تا تبلیغ املاک و اشیا باشد -

به صورت کش‌دار و اسلوموشن در حرکت‌های آنی خود عقیم جلوه میکنند و کارگردان نیز سوای اینکه در همیت متن خود نه عمل و عکس‌العمل‌ها را جای داده باشد، تحت سلطه نگاه سوم شخص - به مذبوحانه‌ترین شکل ممکن - قرار گرفته است و حتی تلاشی

دیگر وقتش رسیده است که سراغ مجموعه‌ای از شبکه خانگی بیایم که از فونداسیون عزم خود را جزم کرده که با یک پلات ساده؛ قشقرقی نقادانه بر وضعیت حاکم به پا کند. به براندازی شرایط موجود از روابط به ویرانی رسیده جوانان بپردازد و مثلاً به نقد وادادگی جوانان پر از حرارت و احساس بپردازد. بنابراین باری دیگر این ایده به ذهن منوچهر هادی خطور کرد که اثری بسازد که نه راه آثار قبل خود را برود و نه از المان‌های همیشگی لوکس خود باز بماند. روایت یک بام و دو هوایی که هرگز نه به مقصد میرسد و نه هم و غم خود را رسیدن به اصالت آن دغدغه گذاشته است. کنکاش بی کنکاش! چرا که تمامیت موضوع در واقع آنقدر مهم نیست که هنرمند بخواهد - یا بتواند - به نکته‌ای بالاتر از آنچه در روابط مشهود و در زیر متن قصه باید مکشوف باشد برسد.

«دل»، ساخته منوچهر هادی - که به مراتب نویسنده بهتری است تا کارگردان آثار شبکه خانگی - نه بد است و نه خوب؛ بی‌ارزش است. بی‌ارزش بودنش از برای توهین به عوامل تولیدی آن نیست؛ بلکه بستر این گزاره تند فحوازی نهفته در اذهان مخاطب و تأثیرش بر ناخودآگاه آنان است؛ چرا که نوک پیکان خود را به سمت و سویی هدایت میکند که علاوه بر اینکه موجب گمراهی و کجروی کیفی مخاطبانش شود، پایه آثار یک مدیوم را به همان اندازه دچار تزلزل و تشویش کند. «دل» قصه ندارد و چگونه گفتن را نیز نیاموخته است و این پاشنه آشیل از آغازین قسمت‌هایش هویدا میشود. فاقد بستری اجتماعی است و در گیر و دار کسب مالی و ارتزاق گام برمی‌دارد. ضرورت در روایت ندارد و از ریشه و اصل، خود را با یک نگاه ضد ارزشی سرمایه‌دارانه ملیس کرده و تماثلیک متن خود را با آن همسو و مسموم میکند.

صدا البته که قصور این امر برگردن صرفاً منوچهر هادی نیست، چرا که بطن اثر از نطفه